اسارت ترکان خاتون، مادر سلطان محمد خوارزمشاه به دست مغولان

### بررسی پیامدهای فرهنگی- اجتماعی جنگ‌ها بر فرهنگ یک جامعه با مطالعه نمونه موردی «یورش مغولان به ایران»

### گفت‌وگو با دکتر عبدالرسول خیراندیش

# ویرانی‌های مغولان، گرایش به فرقه‌های تصوف را گسترش داد

- مغولانی که از گرمای کویرهای مرکزی ایران گریزان بودند در منطقه فارس حل شدند
- ناامیدی جامعه ایرانی با حمله مغول آغاز نشد، افزایش یافت

**ماهرخ ابراهیم‌پور / خبرنگار حوزه تاریخ | در دوره معاصر به ویژه با افزوده‌شدن تاریخ به دیگر رشته‌های دانشگاه تهران، برخی استادان ومحققان، پژوهش‌هایی درباره تاریخ ایران آغاز کرده، مطالبی از هر دوره به شکل جزوه، مقاله یا کتاب منتشر کردند. مورخان و استادان تاریخ دانشگاه تهران، در این آثار که با مراجعه به منابع هر دوره تالیف شده بود، در پی آن بودند نگاهی به تاریخ ایران از باستان تا دوره معاصر داشته باشند. این آثار گرچه آگاهی‌هایی از تاریخ ایران ارایه می‌داد اما به اعتقاد بسیاری از مورخان امروز، تحلیل‌هایی چندان استوار درباره چرایی بسیاری از مسائل تاریخ ایران دربرنداشت؛ به گونه‌ای که بعدها برخی از همین دانش‌آموختگان تاریخ دانشگاه تهران در این اندیشه افتادند با نگاهی دوباره به تاریخ ایران، به برخی چراهای دوره‌های گوناگون تاریخی بپردازند و برخی مسائل کم‌رنگ‌مانده یا حفره‌های تاریخی را روشن کنند. یورش‌های مغول به ایران، یکی از دوره‌هایی است که منابعی اندک درباره آن نگاشته شده است. با وجود تالیف‌های عباس اقبال، شیرین بیانی، رسول خیراندیش و برخی دیگر از صاحب‌نظران درباره تاریخ مغولان در ایران، این دوره همچنان گره‌هایی از سیر تاریخ این سرزمین در خود نهفته دارد. رویارویی مغولان با دولت خوارزمشاهیان و جامعه ایران، شیوه رویارویی سلطان محمد خوارزمشاه با سپاه چنگیز و ایستادگی سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، ابهام‌هایی بسیار در خود دارد. شاید همین روشن نبودنِ درستی یا نادرستی رویارویی خوارزمشاهیان با مغولان موجب شده است امروزه پژوهشگران در تالیف‌های تازه، درباره جامعه ایران در دوره خوارزمشاهی و یورش مغولان به ایران مسائلی نو مطرح کنند. رویکردهایی چندگانه، گاه نیز ناهمخوان در این زمینه مطرح شده است. یورش مغولان به ایران و دیگر سرزمین‌های شرقی آسیا در سده هفتم هجری، فراتر از یک جنگ بود. این پدیده، جامعه ایرانی را با فاترتی روبه‌رو کرد. برخی پژوهشگران، ایستایی جامعه ایران را در روزگاران پس از این یورش سهمگین، دستاورد تلخ‌شوک یورش مغول دانسته‌اند.**

**دکتر عبدالرسول خیراندیش، پژوهشگر، نویسنده و استاد تاریخ دانشگاه شیراز با پژوهش‌ها و تالیف‌هایی در این زمینه کوشیده است به برخی پرسش‌ها و ابهام‌ها با مراجعه به منابع دوره مغول پاسخ‌هایی تازه ارایه دهد؛ پاسخ‌هایی که گاه با برخی نظرهای دیگر پژوهشگران متفاوت بوده است. خیراندیش البته کوشیده است برای بیان وضعیت مردم در دوره مغول، از منابعی دیگر نیز بهره گیرد که شاید از نگاه دیگر پژوهشگران دور مانده است. توجه به ساقی‌نامه حافظ، از آن دسته منابعی به شمار می‌آید که وی به آن توجه کرده و در کتاب «فارسیان در برابر مغولان» به آن گوشه چشمی داشته و برای بیان وضع مردم در این دوره به آن پرداخته است. همین نگاه تازه ما را بر آن داشت با این پژوهشگر و نویسنده، درباره تاثیر جنگ بر تمدن و فرهنگ ایران، با بررسی نمونه موردی یورش مغولان، گفت‌وگو کنیم. در این گفت‌وگو کوشیده‌ایم از دریچه نگاه وی، وضعیت جامعه و مردم ایران را در زمان حمله مغول بررسی کنیم؛ مردمی که در بزنگاه یورش هولناک مغول، در هنگامه موجی از وحشت و کشتار جای می‌گیرند! این مساله تاکنون چندان مورد توجه مورخان و پژوهشگران نبوده است. استاد تاریخ دانشگاه شیراز با تشریح شرایط جامعه و مردم ایران در زمان هجوم مغول، همچنین به ابهام‌های تعداد کشته‌شدگان منطقه نیشابور، تاثیرگذاری مغولان بر فرهنگ و جامعه ایرانی یا تاثیرپذیر از آن و چرایی فرار یا ایستادگی سلطان محمد خوارزمشاه پاسخ می‌دهد.**

**جناب دکتر خیراندیش! شما سال‌ها است در حوزه تاریخ مغول در ایران پژوهش کرده‌اید. این روایتِ برخی از مورخان و پژوهشگران که بر آن‌اند جنگ‌ها تنها تاثیر ویرانگر بر یک کشور و جامعه ندارند و گاه جابه‌جایی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را در پی می‌آورند، چه اندازه درست می‌تواند باشد؟**

کشتار، خرابی، خسارت و ویرانی از نتایج آنی جنگ است. تاثیرهای بلندمدت یک جنگ اما می‌تواند انهدام یک تمدن را در پی داشته باشد یا شکل‌گیری یک تمدن را رقم زند. پیدایش تمدنی دیگر البته به این وابسته است که آیا وضعیت پس از جنگ، به سوی ساختن و سازندگی رو می‌کند یا این که به سوی تشدید خشونت‌ها و ویرانگری‌ها می‌رود. جنگ‌ها از این منظر بنابراین شبیه یکدیگر نیستند و تاثیرهایی دگرگونه برجای می‌گذارند.

**آیا حمله مغول به ایران را به دلیل کشتاری گسترده که بر جای گذاشت، می‌توان از یک جنگ یا یورش فراتر دانست و آن را سیلی ویرانگر نامید؟**

آنچه حمله مغول به ایران شمار می‌آید در میانه سال‌های ۶۱۴ تا ۶۵۶ قمری رخ می‌دهد. جنگ، تخریب، تهاجم و هر ویرانگری که از یورش‌هی مغولان سرچشمه می‌گیرد، به این دوره حدودا ۴۰ ساله بازمی‌گردد. باید به این نکته البته توجه داشت که همین مغولان نیز چندین دوره درون خود داشته‌اند. آن‌ها پس از سال ۶۵۶ قمری یک دولت در ایران تاسیس کردند. این دولت در گام نخست به جمعیتی متکی بود که آن‌ها با خود از صحرای مغولستان و سرزمین‌های پیرامون آن به ایران آورده بودند. تعدادی اندک از این جمعیت البته می‌توانسته است در بخشی از ایران مستقر شده باشد. پس از سال ۶۵۶ قمری اما همه مسئولیت‌ها و تعهدهای دولت در برابر سرزمینی که در آن فرمان می‌راند، درباره مغولان نیز مصداق می‌یابد. به عنوان نمونه دفاع از مرزها از جمله مسئولیت‌های حاکمیتی است که بر دوش آنان جای می‌گیرد. پس از آن که دولت ایلخانان در ایران بنیان گذارده شد، دفاع از مرزهای ایران در برابر عموزادگان مغول خود، در دسته وظایف اینان می‌گنجد. مغولان دولت ایلخانی مستقر در ایران بیش از ۸۰ سال به خوبی توانستند از مرزهای شمال شرقی ایران در، محدوده شمال خراسان، در برابر عموزادگان جغتایی خود و از مرزهای شمال غربی، در قفقاز، در برابر عموزادگان‌شان یعنی خاندان جوچی، پسر بزرگ چنگیز خان دفاع کنند. این مساله، وضعیتی استثنایی در آن زمانه پدید آورد، بدینگونه برای نخستین بار نیرویی در ایران مستقر شد که هرچند خود در آغاز با کشتار و غارت پیش آمد اما توانست از ادامه ورود صحراگردان و مهاجمان به درون ایران از دو سو جلوگیری کند. پاسداری از مرزها از این‌رو کاری بود که دولت ایلخانان توانست انجام دهد. مشکل دولت‌های مغول و ایلخانان اما رابطه با مردم ایران بود که حتی با استقرار دولت ایلخانان حل نشد اما پس از ۳۰ سال با اسلام‌پذیری همه مغولان ساکن ایران، این مشکل نیز حل شد. شکل‌گیری و گسترش فعالیت‌های علمی، تمدنی، معماری و ادبی، پدیده‌ای است که در پی چنین دگرگونی مهمی در این دوره پدید می‌آید.

**آیا پیوندهایی که در هنگامه یک جنگ شکل می‌گیرد، از جمله گرد آمدن یک لشکر از مناطق گوناگون کشور و رفتن آن‌ها به سرزمینی دیگر و رویارویی با یک فرهنگ دیگر، موجب شکل‌گیری یک مدل ارتباط انسانی نمی‌شود؟**

ارتش‌های هر دولتِ به طور کلی از عناصر گوناگون جمعیتی مرکب بودند که شکل‌گیری یک ارتش ایجاب می‌کرد. به هر حال تنوع جغرافیایی یا قومی و تنوع در شیوه‌های جنگ و امثال آن، چنین پدیده‌ای را شکل می‌داد. مثلا رومی‌ها از انواع ارتش‌ها و اسلحه‌ها برای تصرف جایی بهره می‌بردند. طرف روبه‌رو نیز در برابر، در پاسخ به آن، آمادگی مناسب می‌یافت که در هر شرایطی با نیروی ویژه آن مواجه شود. هیچ ارتشی برای این کار به شکلی آنی شکل نمی‌گرفت، که، در گذر زمان پدید می‌آمد و ساختار می‌یافت، زیرا یک وحدت در فرماندهی، یک وحدت در رویه، حتی وحدتی در بخشی از مسائل زبانی لازم بود. چنین ارتش‌هایی که به همین دلیل شکل می‌گرفت، اردو نامیده می‌شد. یک مورد مشخص از چنین ارتش‌هایی را در هندوستان دوره مغولان کبیر داریم که ارتشی مرکب از اقوام، ملت‌هایی از زبان‌ها و ادیان گوناگون در دولت گورکانیان هند شکل گرفت. همه در این ارتش اما باید به یک زبان سخن می‌گفتند که آن زبان، اردو بود؛ ترکیبی از فارسی، هندی، عربی و ترکی. بنابراین چنین ارتشی وجود داشت.

**شاه و امیران در زمان حمله مغولان به ایران می‌گریزند اما مردم در این میان مردم می‌مانند؛ چون چاره‌ای دیگر نداشته‌اند. آن‌ها در این میانه چگونه با مساله روبه‌رو می‌شوند؟ و از خود محافظت می‌کنند؟**

عقب‌نشینی سلطان محمدخوارزمشاه در زمان حمله مغول به ایران، به آن دلیل بود که ارتشی حکومت خوارزمشاهی فروپاشید. به موجب رخدادنگاری که انجام شده، مشهور است حکومت وی، لشکری بزرگ، بیش از ۴۰۰ هزار نفر داشت که با نیرنگ چنگیز خان مغول از هم پاشید. ارتشی که برخی امیران آن از خویشاوندان شاه بودند، بر وی شوریدند و در پی برخی دگرگونی‌های شتابان متلاشی و نابود شد. سلطان محمد خوارزمشاه همچنین در این زمینه تجربه فرار پادشاه ختا را نیز داشت؛ بدینگونه که شاه ختا در برابر یورش چنگیز و سپاهیان مغول عقب نشست و توانست با تشکیل نیروی دوباره، تا مرگ چنگیز خان بخش‌هایی مهم از سرزمین‌هایش را پس گیرد. چنگیز به همین دلیل درباره سلطان محمدخوارزمشاه تاکید کرده بود به وی فرصت عقب‌نشینی و تجدید سازمان ندهند. چنین مساله‌ای، تعقیب و گریز و سرانجام مرگ سلطان محمدخوارزمشاه را در پی داشت. فرار شاه به نظر نمی‌رسد بدانگونه بوده باشد که مردم بی پناه بمانند. همچنین شهرهایی که با عقب‌نشینی سلطان و فرار لشکر وی، از هم پاشیده و در چنگ مغول‌ها افتاده بود، نه وحدت درونی داشتند، نه از یک فرماندهی مشخص و یکپارچه برخوردار بودند که بتواند آن‌ها را دوباره سازمان بدهد تا بتوانند در برابر مغول‌ها از خود دفاع کنند. به این ترتیب بود که برخی از شهرها در برابر هجوم مغول‌ها سقوط کردند. بنابراین از نظر تاریخ‌نگاری مشکلی میان رابطه سلطان محمد خوارزمشاه و مردم وجود ندارد، اما شهرهای ماوراالنهر و خراسان پیش از سلطنت محمد خوارزمشاه به بحران‌های درونی و مرزی دچار شده بودند؛ این بحران در حوالی خراسان به طور مشخص پس از مرگ سلطان سنجر سلجوقی یعنی حدود ۷۰ سال پیش از حمله مغول آغاز شده بود.

**وقتی مغولان به شهر نیشابور یورش می‌آورند، کشتاری بزرگ رخ می‌دهد. می‌توان گفت شهر و تمدنی تقریبا نابود می‌شود. همان می‌شود که می‌گویند برخی جنگ‌ها به نابودی جوامع انسانی می‌انجامند. مردم در این میان در چه شرایطی‌اند؟ آن‌ها به چه وسیله‌ها و دستاویزهایی روی می‌آورند تا آسیب‌ها را از خود دور کنند؟ زندگی آنان چگونه تداوم می‌یابد؟**

> پدیده‌ها و بحران‌هایی از جمله ناامیدی، در ایران پیش از مغول وجود داشت که موجب شد ایران به سادگی در برابر مغولان شکست بخورند؛ این ناامیدی به روزگار پس از یورش مغولان نیز کشیده شد

درباره حمله مغول به شهرهای ایران، نکته مهم آن است که وضعیت هجوم مغول‌ها به خراسان با ماوراءالنهر متفاوت است، یعنی هر شهر و گوشه، شرایطی ویژه دارد؛ به این معنا که در ماجرای حمله مغول، ماوراءالنهر با شکست خوارزمشاهیان در سال ۶۱۷ قمری به دست مغول افتاد و مغولان در آنجا تنها ترکان خوارزمشاهی را از میان بردند. آن‌ها اما بخشی عمده از جمعیت را که اصناف و حرفه‌ها بودند، نگه داشتند. این شهرها بعدها توانستند قد برافرازند و احیا شوند زیرا خود چنگیز خان محمود یلوات خوارزمی را حاکم منطقه ماوراالنهر کرد و وی توانست شهر را باززنده سازد. منطقه ماوراءالنهر بدین‌ترتیب ۲۰ سال پس از نخستین یورش‌های مغولان تااندازه‌ای احیا شد. خراسان اما با مشکل روبه‌رو شد زیرا در سال ۶۱۸ قمری ایستادگی سرسختانه جلال‌الدین خوارزمشاه، پسر سلطان محمد، در برابر مغولان رخ داد. مغولان بدین‌ترتیب بر آن شدند به هر بها این سد مقاومت را بشکنند. آن‌ها البته چندین بار در شکستن این سد مغلوب جلال‌الدین شدند. خراسان، آخرین اندازه پیشروی مغولان به رهبری شخص چنگیز بود. او باید بازمی‌گشت زیرا وضعیت مغولستان گویا برهم ریخته بود. او به همین دلیل پس از تصرف خراسان، می‌خواست از بازگشت مغولستان اطمینان داشته باشد که وضعیت سرزمین‌های تصرف‌شده پشت سرش، آرام باشد و ارتشی آن متصرفات را تهدید نکند؛ کشتارهای سنگین سال ۶۱۸ قمری به همین دلیل در خراسان رخ داد، به گونه‌ای که تقریبا همه خراسان از میان رفت. آنچنانکه مورخان نوشته‌اند اگر فردی شش ماه پس از این یورش و کشتار به خراسان می‌رفت، آبادی نمی‌دید. خراسان تا مدت‌ها احیا نشد. دولت مغول پس از سال ۶۳۵ هجری تصمیم گرفت اسیران خراسان را بازگرداند زیرا بازگشت آنها به خراسان و تولید پنبه و بافتن پارچه، به رونق اقتصاد امپراتوری مغول یاری می‌رساند. شیوه بازسازی خراسان البته ترتیب‌هایی داشت؛ حتی خود مغولان نیز در بازسازی آن مشارکت داشتند. یورش مغولان به خراسان کشتاری گسترده در پی داشت. اگر عدد ۴ یا ۵ میلیون را برای کشتار در خراسان مطرح کنیم چندان از واقعیت‌های تاریخی دور نیست. خراسان در پی این یورش و ویرانی‌های آن از موقعیت ویژه تمدنی خود دور افتاد. در این شرایط منطقه فارس تقریبا توانست تمدن ایرانی را زنده نگه دارد و خسران ویرانی تمدن خراسان را تااندازه‌ای جبران کند.

**نکته قابل توجه در سخنان شما، اشاره به تعداد کشته‌شدگان خراسان به ویژه در نیشابور است. آیا می‌توان پذیرفت مثلا در نیشابور آن روزگار بیش از یک میلیون نفر زندگی می‌کرده‌اند؟ آمار اعلام‌شده درباره کشته‌شدگان البته از چند منبع به شکل‌های گوناگون ارایه شده و چندان جای تردید در آن‌ها نیست.**

البته هر تعدادی هم که بوده باشد، تاسف‌برانگیز و فاجعه‌بار است! هرچند از نظر ارقام چندان جای تردید نیست اما این که در هر منطقه به چه شیوه‌هایی کشتارها انجام گرفته یا چه جمعیت‌هایی بوده‌اند، جای بررسی دارد زیرا مغول‌ها در گام نخست، ترک‌های خوارزمی را می‌کشتند زیرا در لشکرکشی‌هایی که صورت گرفته بود، این ترکان خوارزمی بودند که به صورت نظامی در برابر مغولان ایستادند.

> ساختار اشرافیت در برخی شهرها از میان رفت و از ساختارهای پیشین نیز دیگر خبری نبود و جمعیت‌هایی در ساختارهای گوناگون در آن ادغام شده بودند

**یورش مغولان به ایران چه تاثیرهای اجتماعی بر جای می‌گذارد؟**

برای مثال جنبش‌های اجتماعی در منطقه خراسان برای رویارویی با آن‌ها شکل می‌گیرد. برای پاسخ به این پرسش، به آمار کشته‌ها بازمی‌گردم؛ در روزگاری که ما درباره آن سخن می‌رانیم، هر شهر یک دیوار دفاعی داشت و این دیوار تنها به ساکنان شهر متعلق نبود، یعنی روستاییان و نواحی تابع آن شهر نیز در زمان‌های جنگ، حق داشتند پشت دیوارهای شهر بیایند تا از آن‌ها در برابر دشمن دفاع شود. بنابراین زمانی که با آمار سنگین کشته‌شدگان مثلا در نیشابور روبه‌رو می‌شویم، می‌تواند از این مساله برآمده باشد که جمعیت کشته‌شده تنها مردم ساکن شهر نبوده‌اند، که، جمعیت ساکن روستاها و نواحی اطراف را نیز می‌توانسته است دربربگیرد. همچنین اشرافی که در نیشابور بودند، املاک و رعیت‌هایی در ناحیه‌ها پیرامون شهر داشتند و پیوندهایشان با روستاهای اطراف موجب می‌شد در زمان جنگ آن‌ها را در شهر مورد حمایت قرار دهند. اکنون این کشتار و تخریب سنگینی که صورت گرفت، در نواحی گوناگون یکسان نبود، بعدها که مراکز شهری به سوی احیا و بازسازی حرکت کردند و مغولان نیز خود در این بازسازی‌ها در مناطقی چون هرات و توس مشارکت داشتند، خودبه‌خود جمعیت‌هایی را از پیرامون گرد آوردند. این جمعیت از ناحیه‌های گوناگون آمده بودند و چندان هویت معین طایفه‌ای یا جغرافیایی نداشتند که می‌توانست یک هویت جدید شهری را شکل دهد تا در برابر آنچه برایش بحران‌آفرین بود، وارد شود و نقش برعهده گیرد؛ مثلا بحران‌هایی چون شورش محمود دارابی در سال ۶۳۶ قمری در بخارا رخ داد و شورش سربداران نیز در منطقه بیهق صورت گرفت. این ویژگی‌های جدید شهرهای ایران پس از یورش ویرانگر مغول است؛ ساختار اشرافیت در برخی شهرها از میان رفت و از ساختارهای پیشین نیز دیگر خبری نبود و جمعیت‌هایی در ساختارهای گوناگون در آن ادغام شده بودند.

**از برخی تاثیرهای غیر نظامی در برخی جنگ‌های گذشته آگاه‌ایم. مثلا در جنگ‌های ایران و روم، شاپور یکم ساسانی پس از پیروزی بر والریانوس، با بهره‌گیری از تخصص مهندسانِ اسیرشده رومی، شهر بیشاپور را بنیان گذارد. این شهر بر اساس الگوی شهرسازی رومی ساخته شد که با ساختار شهرهای ایرانی تفاوت بسیار داشت. از این‌دست نمونه‌ها در تاریخ جنگ‌های تمدن بشری بسیار می‌توان سراغ گرفت. آیا در دوره یورش‌های مغولان نیز چنین پیامدهای اجتماعی و فرهنگی در ایران، مثلا در حوزه شهرسازی دیده می‌شود؟**

نمی‌توان در این‌باره گفت آن‌ها سبکی ویژه در شهرسازی ایرانی پدید آوردند اما در چیدمان و تزیینات مربوط به بناها، متاثر از چینی‌ها، تاثیرهایی از خود برجای گذاشتند. البته من در سازه‌های معماری ایرانی تاثیری ندیده‌ام ولی بر کاشی‌کاری ما اثرهایی بر جای گذاشتند.

**به تاثیرهای اجتماعی تهاجم مغولان به ایران برگردیم! آیا می‌توان گفت حمله مغولان به ایران در حوزه اجتماعی، شکل‌گیری گروه‌هایی ویژه را در پی آورد؟**

پدیده‌ها و بحران‌هایی از جمله ناامیدی، در ایران پیش از مغول وجود داشت که موجب شد ایران به سادگی در برابر مغولان شکست بخورد؛ این ناامیدی به روزگار پس از یورش مغولان نیز کشیده شد. با این حال به طور مشخص از سال ۵۴۱ قمری که غزها- از اتباع سلجوقیان- خراسان را مورد کشتار و غارت قرار دادند، یاس و ناامیدی در بخشی مهم از جامعه ایرانی افزایش یافت. این وضعیت در جریان حمله مغول نیز وجود داشت و بحران‌های فرهنگی و اجتماعی پس از حمله مغول نیز تداوم یافت. در این دوره با واقعیت‌هایی بسیار تلخ روبه‌رو می‌شویم؛ بسیاری از مراکز تمدنی ما که بر شهر و مدرسه مبتنی بود، در جریان یورش مغولان از میان رفت، بسیاری از کتابخانه‌ها، شهرها، مسجدها و مکتب‌ها نابود شدند، همچنین بسیاری از آن چیزهایی که می‌توانست ماندگاری تاسیسات شهری به ویژه مدرسه‌ها را تضمین کنند، مانند موقوفات و نذورات و درآمدهایی اینچنین از میان رفتند و دیگر از آن‌ها نشانی نماند، به این دلیل خانقاه و اندیشه‌های گوناگون تصوف و دراویش نمودی فراوان یافت. من بر این باورم که نمی‌توان به روشنی گفت بحران حمله و حضور مغولان در ایران، عامل اصلی روی‌آوری بیش‌تر مردم به خانقاها بوده باشد؛ آن‌ها در واقع در نبودِ درس و بحث، مکتب، مسجد، مرکز علمی و تاسیسات بسامان شهری، به خانقاه‌ها و فرقه‌های گوناگون تصوف و درویشی روی آوردند.

**شما در کتاب «فارسیان در برابر مغولان» به نکته‌ای درباره هم‌زیستی و هم‌نشینی اشاره کرده‌اید. مجموعه‌ای از ویژگی‌ها را برای جامعه فارس در این کتاب برشمرده‌اید؛ بر آن‌اید گونه‌ای هم‌زیستی با مغولان پدید می‌آید و مغولان در آن جامعه ادغام می‌شوند. جامعه فارس چه ویژگی‌ها یا عناصر فرهنگی داشته که توانسته است مغولان را در خود بپذیرد؟**

فارس پس از سقوط ساسانیان، دیگر عناصر قومی را نیز شاهد بوده است، از جمله اعرابی که به فارس آمدند. این اعراب مهاجر بر اساس منابع تاریخی با مردم فارس درآمیختند و یکی شدند. خاندان‌هایی دیگر نیز به منطقه فارس آمده، در آنجا مستقر و بعدها به خاندان‌های دیوان‌سالار در آنجا تبدیل شدند. بسیاری از عناصر کوه‌نشینِ مناطق شمال‌غربی فارس مانند شبانکاره‌ها نیز پس از آن به ناحیه‌های شهری فارس کوچیدند. سلجوقیان نیز بعدها به فارس آمدند و عناصر ترکمان را با خود آوردند. منطقه فارس بنابراین تا پیش از حمله مغول، عناصر شهری، روستایی، فارس و شبانکاره، شول و ترکمان را در خود جای داده بود که در کنار هم بی‌هیچ مشکلی می‌زیستند. لشکری قابل توجهی در دوره مغول به فارس نیامد و کشتار سنگینی نیز که در خراسان رخ داد، در فارس شکل نگرفت. تلفات جمعیتی منطقه از این‌رو در دوره مغول اندک بود. ورود مغولان جز به صورت هزاره‌های مغولی یعنی لشکرهای هزار نفری نیست و اگر نیرویی نیز به فارس آمده بود، بعدا بازگشت. بیش‌تر بخش‌های منطقه فارس، کویری است و مغول‌ها ماندن در گرمای کویرهای ایران را تاب نمی‌آوردند. نیروی اندک از مغولان بدین‌ترتیب به فارس آمد. همین نیروی کم مغولان، در کنار نیروهای ادغام‌یافته پیشین در جامعه فارس، نیز جذب شده، در آن منطقه اقامت گزیدند. همین نیروی مغولی فارس در کنار نیروهای ترکمان، شول، لر و شبانکاره، در زمان‌های ویژه مانند حمله مغولان نکودارِیان که از سوی شمال شرقی به ایران وارد شده بودند، در برابر نیروهای متهاجم ایستادند. بنابراین برای نیروی مغولِ آمده به فارس، مساله این بود که چگونه بتوانند در میان نیروهای ایلی که از پیش در فارس وجود داشت، جای‌گیر شوند. البته همینگونه هم شد و آن‌ها در جامعه ایلی کوچ‌روی فارس که از پیش وجود داشت، ادغام شدند.

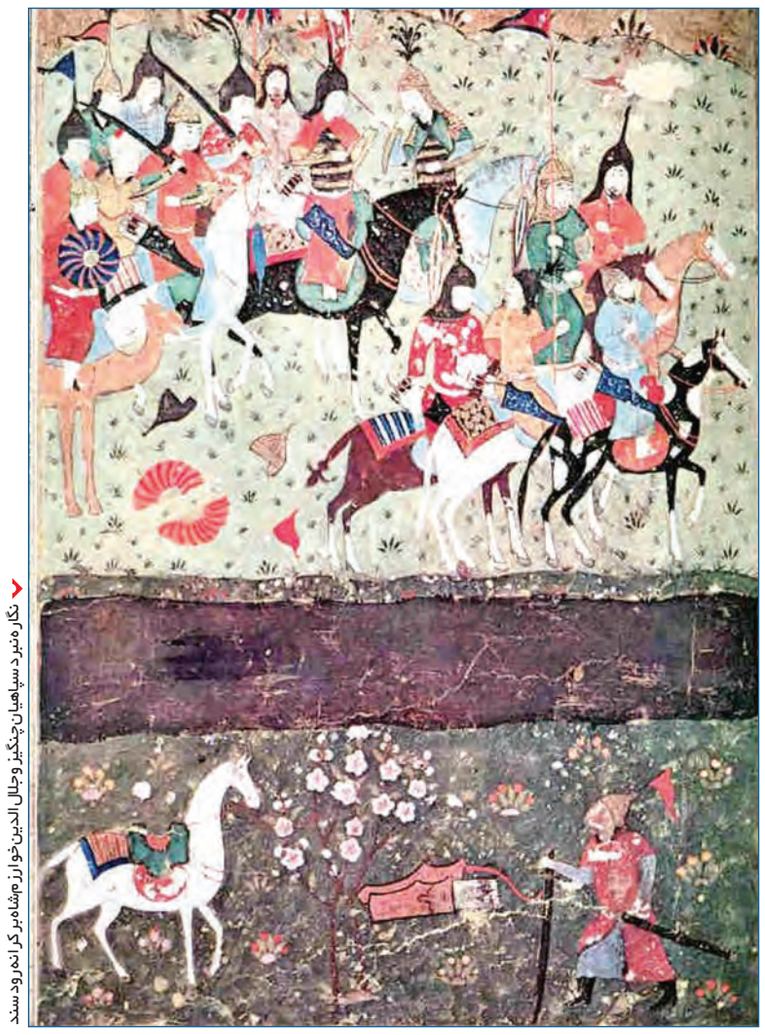

نگاره نبرد سپاهیان چنگیز و جلال‌الدین خوارزمشاه بر کرانه رود سند